**شرط چهارم:**) **( عدالت)**

راجع به اشتراط عدالت سه قول است

**قول اول:** مشهور می­گویند عدالت در مجتهد شرط است.

**قول دوم:** عدالت شرط نیست که مرحوم حکیم نسبت به بعض می­دهد ( جوزَّ بعضٌ تقلید الفاسد...)

**قول سوم:** آیت الله خوئی می­فرماید حدوثاً عدالت شرط است اما بقاءً شرط نیست.

**ادله قول مشهور:**

**دلیل اول:** ( آیه نبأ ) یا ایها الذین آمنوا إن جائکم فاسق بنباء فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهاله فتصحبوا علی ما فعلتم نادمین. ( حجرات ۶ )

منطوق آیه این است که خبر فاسق را قبول نکنید و فسق ضد عدالت است. اما مفهوم آیه تبیُّن ( فحص ) است وقتی در اطراف فاسق فحص واجب شد به قانون الانتفاءُ عند الانتفاء اگر عادل بود فحص واجب نیست با انتفاء فسق تبیُّن منتفی می­شود.

**اشکال اول:** آیه در موضوع خبر است نه فتوا و مجتهد مُخبر نیست بلکه مُستنبِط است از ادله اجتهادیه و قواعد ظنیّه حکم شرعی را بدست می­آورد

**اشکال دوم:** فلسفه وجود تبیُّن این است که وثوق به راوی پیدا شود در حالی که بحث ما پیرامون عدالت است نه وثوق لذا آیه هم از نظر موضوع و هم حکم ارتباطی به محل بحث ما ندارد موضوع آیه خبر است حکم آیه وجوب تبیُّن برای رسیدن به وثوق است نه عدالت به دلیل أن تصیبوا قوما بجهالهٍ یعنی حکم یا روایتی را از کسی نگیریم که او مجهول است و موثق نیست.

**دلیل دوم:‌** ( إجماع )

راجع به إجماع باید دید إجماع قولی است یا عملی به نظر ما راجع به شرطیَّت عدالت اجماع قولی وجو ندارد زیرا پیرامون عدالت مجتهد در کُتب قدما بحثی نشده است و کسی اجماعی را تحصیل نکرد تا اینکه برای ما نقل کند اما اگر اجماع عملی باشد می­گوییم اجماع عملی همان سیره متشرعه است یعنی در جامعه مومنین هرگز راضی نمی­شوند که منصب اجتهاد را که یک منصب الهی است به فاسق بدهند . در این صورت اجماع دلیل دیگری نیست بلکه همان سیره متشرعه است

**دلیل سوم:** استدلال به روایتی که از تفسیر منسوب به أمام حسن عسگری ع نقل شده که فرمود:

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرِسِيُّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع‏ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى‏ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ‏- قَالَ هَذِهِ لِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ ع- إِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْعَوَامُّ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَ الْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ وَ هَلْ عَوَامُّ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِّنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ ع بَيْنَ عَوَامِّنَا وَ عَوَامِّ الْيَهُودِ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ الِاسْتِوَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَإِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ- كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصِّرَاحِ وَ أَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرِّشَا وَ تَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ وَ اضْطُرُّوا بِقُلُوبِهِمْ إِلَى أَنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ وَ كَذَلِكَ عَوَامُّنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ عُلَمَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالُبَ عَلَى الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا فَمَنْ قَلَّدَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ فَهُوَ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ عُلَمَائِهِمْ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ‏ أَنْ‏ يُقَلِّدُوهُ‏ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشِّيعَةِ لَا كُلَّهُمْ فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَاكِبَ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ- فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئاً وَ لَا كَرَامَةَ وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيمَا يُتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لِذَلِكَ لِأَنَّ الْفَسَقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيُحَرِّفُونَهُ بِأَسْرِهِ لِجَهْلِهِمْ وَ يَضَعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهَا لِقِلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ وَ آخَرُونَ يَتَعَمَّدُونَ الْكَذِبَ عَلَيْنَا الْحَدِيثَ[[1]](#footnote-1)

**تقریب استدلال:** صدر و ذیل حدیث حصر است زیرا با شرط و جواب آمده است عنوان فقیه بر مجتهدی است که نفس خود را حفظ کند یعنی عادل باشد و فاسق نباشد و ... منحصرا تقلید چنین فقیهی بر عوام واجب است.

**اشکالهای بر این حدیث وارد شده است.**

**اشکال اول:** سند حدیث ضعیف است زیرا راوی های حدیث برای ما مجهول هستند.

**توضیح:** کسانی که تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام را نوشته اند و روایات ایشان را نقل کرده اند عبارت اند از: **محمد بن قاسم استر آبادی** ، **یوسف بن محمدبن زیاد** ، **علی بن محمد بن سیّار** این تفسیر یک جلدی است که جناب صدوق آن را از محمد بن قاسم نقل می­کند.

بله محمد بن علی بن شهر آشوب هم تفسیر امام حسن عسگری را نقل کرد و حسن بن خالد برقی برادر محمد بن محمد بن خالد از کسانی است که تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام را نوشت ( امام (ع‌) به ایشان املاء کرد است)

ابن شهر آشوب از حسن بن خالد نقل می­کند و این راوی (‌حسن بن خالد ) را نجاشی توثیق کرد و یکی از طُرق صحاح مشایخ ثلاثه است (نویسندگان کتب اربعه را مشایخ ثلاثه می­گویند) و لکن مشکل این است که به مارسیده است که برقی ۱۲۰ جلد تفسیر نوشت و فقط یک جلد آن در دست است و این یک جلد عین همان کتاب صدوق است و تفاوتی با هم ندارند از این جهت تفسیر امام حسن عسگری ضعیف است و قابل استناد نیست[[2]](#footnote-2).

**اشکال دوم:** این روایت می­خواهد فرق بین عوام یهود و عوام شیعیان را بیان کند لذا می­فرماید عوام یهود از علمای خود را پیروی می­کنند حتی آنجا که دروغ آنها را به آشکار می­بینند و می­دانند و می­دانند علمای آنها حرام می­خورند و عملا احکام دین خدا را تغییر می­دهند اما عوام شیعه دنبال فقهای می­باشند که دارای صفاتی مانند صیانت از نفس مطیع أمر مولی و ... باشند لذا حدیث در سدد بیان شرطیَّت عدالت نیست

**اشکال سوم:** مرحوم حکیم می­فرماید مورد حدیث خاص است و مربوط به اصول دین است و در اصول دین تقلید جائز نیست و تعبُّد در اصول دین نیست یعنی اگر روایتی مثلا از زراره در باره زیادت یا عینیَّت صفات خدا بر ذات خدا به ما برسد نباید به این حدیث تعبد کنیم بلکه باید از نظر عقلانی تحقیق شود تا حکم عقل پیدا شود.

**خلاصه:** از دو جهت در دلالت حدیث خدشه شد یکی جهتی که آیت الله خوئی رفت و دیگر راهی که مرحوم حکیم در مستمسک رفت.

1. **۱ـ وسائل الشيعة : جلد ۲۷ صفحه ۱۳۳** [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲- التنقیح جلد ۱ صفحه ۲۲۲ [↑](#footnote-ref-2)